# حقايقي در باب تروريسم

□ علي ابونعمه[[1]](#footnote-1)

#### چکيده:

#### اين مقاله به بررسي گزارش وزارت امور خارجه آمريکا درباره الگوهاي تروريسم جهاني در سال 1999، و به خصوص حملات ضد آمريکايي مي‌پردازد و با آوردن مثال‌هاي چندي، برخورد انتخابي اين کشور با مصاديق تروريسم را نقد مي‌نمايد؛ چرا که نتيجه گيري‌هاي انجام شده، با اطلاعات ارائه شده در گزارش در تناقضند. از طرف ديگر، تعريف ارائه شده از تروريسم، راه را بر تروريستي شمردن بسياري از اقدامات وحشيانه کشورها مي‌بندد.

گزارش وزارت امور خارجه آمريکا تحت عنوان "الگوهاي تروريسم جهاني در سال 1999" که در اول ماه مي‌سال 2000 ميلادي منتشر شد، به سادگي در تناقض با بيانيه‌هاي دولتي درباره تروريسم و همچنين درک عموم از اين مسئله است. مقدمه و مؤخره گزارش، به طور گسترده، اين بيانات را در بر مي‌گيرند:

«سرچشمه تهديدات تروريستي که متوجه ايالات متحده است، از دو منطقه ناشي مي‌شود: جنوب آسيا و خاورميانه. تروريست‌ها که توسط دولت‌ها حمايت مي‌شوند، آزادانه در اين مناطق زندگي کرده و خارج از اين مناطق عمل مي‌کنند. آنها به کشورهايي پناهنده مي‌شوند که يا با اعمال خشونت در جهت اهداف سياسي موافقند، يا از پناه دادن به تروريست‌ها سود مي‌برند، يا اينکه حکومت‌هاي ضعيفي دارند.» در حالي که آمار و رواياتي که بيانگر حملات ضد آمريکايي و فعاليت‌هاي "تروريستي" از جانب اين مناطقند، حکايت ديگري را نقل مي‌کنند:

از ميان 196 حمله ضد آمريکايي که در سال 1999 گزارش شده، سهم آمريکاي جنوبي 96 حمله، اروپاي غربي 30 حمله، اوراسيا 9 حمله و آفريقا 16 حمله مي‌باشد. در حالي که خاورميانه تنها 11 و آسيا 6 حمله را در کارنامه خود داشته اند. اکثر اين حملات، بمب گذاري بوده است. مطابق ارقامي که در اين گزارش بر اساس تعداد کلي حملات تروريستي بر حسب منطقه آمده، در سال‌هاي اخير، آمريکاي جنوبي و اروپا، هر يک به تنهايي تعداد حملاتي بيش از مجموع حملات از سوي خاورميانه و آسيا داشته اند. اين الگوي حملات در سال 1999 است. بخش مربوط به خاورميانه، هيچ دليلي مبني بر اينکه چرا اين منطقه يکي از دو مکان بسيار تهديد آميز براي ايالات متحده اعلام شده را در اختيار نمي‌گذارد، اما تلاش‌هاي گسترده و "شديداً" "ضد تروريستي" اردن، الجزاير، يمن، اسرائيل و مقامات فلسطيني را به تفصيل شرح مي‌دهد. با اين که گزارش وزارت خارجه، سوريه، ايران، عراق و ليبي را در ليست "دولت‌هاي حامي تروريسم" قرار مي‌دهد، هيچ فعاليتي از سوي اين کشورها که نشانگر آن باشد که منطقه خاورميانه يکي از دو تهديد اصلي براي ايالات متحده محسوب شود را بيان نمي‌کند.

فعاليت‌هاي "تروريستي" در خاورميانه، تا جايي که در اين گزارش آمده، متوجه ايالات متحده نيستند، بلکه هدف عمده آنها اسراييل - کشوري که به طور غيرقانوني سرزمين اقوام ديگر را اشغال کرده- مي‌باشد. اين گزارش، همچنين مقاومت در برابر نيروهاي اشغالگر اسراييلي در لبنان را عمل تروريستي مي‌خواند.

"تروريستي" خواندن فعاليت‌هاي حزب الله، بر خلاف حق بين اللملي شناخته شده گروه‌ها در مقابله با اشغال خارجي است، اما اگر حداقل به عنوان اصلي ثابت پذيرفته شود، قابل توجيه است، ليکن در حالي که حزب الله به عنوان سازماني "تروريستي" لقب گرفته، اين عنوان به گروه اسراييلي و تابع دولت "ارتش جنوب لبنان" که مکرراً به غيرنظاميان لبناني حمله مي‌کند، گروگان‌هاي غيرنظامي مي‌گيرد و آنها را شکنجه مي‌کند، و از روش‌هاي ديگري نيز در تهديد و اعمال خشونت عليه غيرنظاميان لبناني استفاده مي‌کند، تعلق نمي‌گيرد.

به نظر مي‌رسد، نام نهادن برخي کشورها به عنوان "دولت‌هاي حامي تروريسم" اقدامي سياسي است. براي مثال، در گزارش آمده: "هر گونه قرارداد صلحي در خاورميانه بايد مسائل تروريستي را مورد بررسي قرار داده و سوريه را در مسير خارج شدن از ليست دولت‌هاي حامي تروريست قرار دهد." اين سخنان شايد به هر ناظر باتجربه‌اي متذکر شود که قرار گرفتن سوريه در ميان "دولت‌هاي حامي تروريسم"، در واقع وسيله‌اي است که اين کشور را مجبور به امضاي قراردادي با اسراييل مطابق تمايلات ايالات متحده کند و چنين نيست که به خاطر تحليل درست و منطقي سياست‌هاي اين کشور، آن را در اين ليست قرارداده‌‌اند.

بخش مربوط به ايران مدعي است که اين کشور "فعال ترين دولت حامي تروريسم" در سال 1999 بوده است؛ در حالي که تقريباً تمام عمليات‌هاي نامبرده در اين قسمت، نه عليه ايالات متحده، که در مساعدت به گروه‌هايي بوده که بر ضد اشغال جنوب لبنان توسط نيروهاي اسراييلي مي‌جنگيدند.

هيچ يک از ديگر کشورهاي خاورميانه، هيچ گونه فعاليت گروهي يا دولتي که توجيه کننده اين ادعا باشد که خاور ميانه يکي از تهديدهاي تروريستي اصلي براي ايالات متحده است را در کارنامه خود ندارند. به يقين اين ادعا بر اساس اطلاعات واقعي به دست آمده از حملات و صدمات تروريستي نيست؛ زيرا همان طور که آمار سال‌هاي اخير نشان مي‌دهد، تعداد نسبتاً کمي از "حملات ضد آمريکايي" از سوي کشورهاي خاورميانه بوده است. از لحاظ تاريخي، حمله به منافع ايالات متحده در منطقه، زماني شکل گرفت که اين کشور به طور مستقيم در امور منطقه مداخله کرد، مانند دخالت آشکار آمريکا در لبنان در دهه 1980. از اين گذشته، چنين خشونت‌هايي، از اساس مربوط به درگيري‌هاي سياسي محلي است، نه جرياني کلي که رسانه‌ها آن را به "نفرت از غرب" تعميم مي‌دهند. به نظر مي‌رسد، اين اظهارات که "جايگاه تروريسم" از خاورميانه به آسياي جنوبي و به خصوص به افغانستان انتقال يافته ،به طور کلي مبني بر اين ادعا باشد که **بن لادن** شبکه تروريستي بين المللي عظيمي را رهبري مي‌کند. ارزيابي چنين دعاوي‌اي دشوار است، زيرا وزارت امور خارجه هيچ گونه شواهد و مدارک محکمي را به دست نمي‌دهد؛ و ما مي‌دانيم، در مواردي که دولت ايالات متحده ادعاهاي خاصي را مطرح کرده است، اين ادعاها غالباً اغراق آميز يا اشتباه بوده اند.

گزارش‌هاي تحقيقاتي «نيويورک تايمز» و جرايد ديگر، به شدت اساس تصميم **کلينتون** در بمباران کارخانه داروسازي الشفا را در خارطوم سودان که در آگوست سال 1998 روي داد ، زير سؤال بردند. دولت ايالات متحده تصميم گرفت به دادخواستي که توسط مالک کارخانه عليه اين دولت اقامه شده بود، اعتراض نکند. وي که به دنبال به دست گرفتن کنترل اموال خود بود، به دليل داشتن ارتباط با بن لادن توسط ايالات متحده تحريم شده بود. به اين ترتيب، در غياب هرگونه مدرکي که خلاف اين مدعا را اثبات کند، سابقه پيشين دولت ايالات متحده در باب ادعاهايش درباره بن لادن، نشان مي‌دهد که هر ناظر مسئولي بايد حداقل شکاکانه به اين موضوع بنگرد. برخي صاحب نظران معتقدند که تهديد بن لادن به عمد بزرگ شده است تا محدوديت آزادي‌هاي مدني در ايالات متحده و نقش برجسته اين کشور در خاورميانه را توجيه کند.

همچنين، طبق اين گزارش، بيشتر حوادث در اروپا، مرتبط با جدايي طلبان باسک در اسپانيا، درگيري‌ها در ايرلند شمالي، جنبش کردها در ترکيه و برخي گروه‌هاي آنارشيست در يونان بوده است. تروريسم خاورميانه‌اي يا "اسلامي" هم عامل مهمي در اين منطقه نبوده است. بيشتر حملات ضد آمريکايي در آمريکاي لاتين رخ داده اند. بيشتر اين اعمال تروريستي که شامل آدم ربايي و بمب گذاري مي‌شود، توسط شورشيان چپ گرا و گروه‌هاي شبه نظامي راست در کلمبيا و پرو روي داده اند. شهروندان آمريکايي و منافع تجاري، تا حدي به خاطر پول عايده از آدم ربايي‌ها براي تأمين مالي شورش‌ها، و تا حدي نيز براي تحليل بردن اقتصاد ملي مورد حمله قرار گرفته اند. اين گروه‌ها که بيشترين خسارت را به شهروندان آمريکايي و اموال آنان در خارج از مرزهاي اين کشور زده اند، کمتر از گروه‌هاي عرب يا مسلمان مورد توجه قرار مي‌گيرند.

در گزارش به خواننده اطمينان داده مي‌شود که «نام بردن از اعضاي هر يک از گروه‌هاي سياسي، اجتماعي، نژادي، مذهبي يا ملي به عنوان فرد، بدين معني نيست که همه اعضاي آن گروه تروريست هستند. در واقع، اقليت کوچکي از اعضاي غالباً متعصب اين گروه‌ها تروريست هستند و همين گروه‌هاي کوچک -و فعاليت‌هايشان- موضوع اين گزارش است.»

اما به نظر مي‌رسد که گزارش کاملاً خلاف اين گفته عمل مي‌کند. براي مثال مي‌گويد:

«افراط گرايان اسلامي در اقصي نقاط دنيا – آمريکاي شمالي، اروپا، آفريقا، خاورميانه و آسياي مرکزي، جنوبي و جنوب شرقي- در سال 1999 همچنان از افغانستان به عنوان پايگاه پرورش نيروهاي خود و مرکز فعاليت‌هاي تروريستي شان در سراسر دنيا استفاده مي‌کردند. طالبان که بيشتر خاک افغانستان را تحت نفوذ خود دارد، امکانات را براي تربيت و آموزش غير افغان‌ها فراهم کرده و از سازمان‌هاي مختلف تروريستي و مجاهدين از قبيل مجاهدين اجير شده در چچن، لبنان، کوزوو، کشمير و ديگر مناطق حمايت مي‌کردند.»

به نظر مي‌رسد که اين بند، هر فرد مسلماني که در هر نبردي و به هر دليلي شرکت مي‌کند را به عنوان "افراط گراي اسلامي" مي‌شناسد. همچنين واژه‌هاي عربي "جهاد" و "مجاهدين" را که هر يک تعاريف خاصي دارند، مترادف با تروريسم به کار مي‌برد. آيا تصور مسلماني در کوزوو يا چچن که درگير نبردي مشروع باشد، محال است؟ (من عميقاً باور دارم که مقامات ايالات متحده، زماني که در افغانستان به حمايت از گروه‌هايي مي‌پرداختند که عنوان "جنگجويان راه آزادي" را به آنان داده و در مقابل مداخله شوروي از ايشان استفاده مي‌کردند، چنين فکري در سر داشتند. متأسفانه اين گزارش درباره اين گروه‌ها چيزي نمي‌گويد، و بنابراين باز هم ارزيابي اينکه چه مقدار از اين پديده نتيجه مستقيم مداخله دولت آمريکا در خلال دو دهه گذشته در جنوب آسيا مي‌باشد، دشوار است.) اشاره‌هايي که بدون توجه به اسلام، "جهاد" و "تروريسم" مي‌شود، خطرناک و مايه تأسف است. اين گزارش که از جانب مقامات ايالات متحده در اواخر سال 1999 منتشر شده است، به طور صريح ضيافت ماه رمضان مسلمانان را با افزايش تهديد "تروريسم" در جهان مرتبط مي‌کند. اين تهديد عملي نمي‌شود، ولي وحشتي که توسط اعلان خطرهاي دولت به وجود مي‌آيد، براي عرب‌هاي آمريکايي و مسلمانان در ايالات متحده گران تمام مي‌شود، يعني کساني که علي رغم درس‌هاي آموخته شده از جريانات اکلاهاما سيتي[[2]](#footnote-2)، تي دبليو‌اي [[3]](#footnote-3)800، و حوادث ديگر، هنوز هم پيش از ديگران مورد ظن قرار گرفته و قرباني فشارهايي چون استفاده از مدارک محرمانه و عکس برداري نيمرخ از مسافران مي‌شوند.

وحشت و تأثير رسانه‌اي که با دستگيري **احمد رصام** - فرد الجزايري که در اواخر سال 1999 در مرز آمريکا - کانادا به دليل حمل مواد منفجره دستگير شد- شکل گرفت، موجب افزايش آزار و اذيت نسبت به عرب‌هاي آمريکايي و مسلمانان در خطوط هوايي و ديگر راه‌ها، و همچنين ادعاهاي مقامات اجرايي مبني بر اينکه اعراب ديگري که در مرز به خاطر تخلفات ويزايشان دستگير شده بودند هم مظنونين تروريستي اند، شد. براي دست کم دو هفته، هر روز نشاني از نام، چهره يا جرايم رصام در رسانه‌ها ديده مي‌شد. اين حقيقت که رصام الجزايري بود، راه را براي ارتباط دادن او با بن لادن و سياه نمايي توطئه جهاني مسلمانان عليه ايالات متحده باز گذاشت.

در 28 دسامبر 1999، يک مکانيک «امريکن ايرلاينز» به جرم داشتن اسلحه بزرگ و مواد منفجره در خانه اش دستگير شد. بنابر گزارش‌ها، در خانه اين مرد که به هواپيماهاي تجاري دسترسي داشت، متون نژادپرستانه موافق تفوق نژاد سفيد نيز يافت شد. اما پس از تنها اشارات کوتاهي در روز دستگيري اش، موضوع خاتمه يافت. هيچ بررسي درباره انگيزه‌هاي وي نشد و هيچ "کارشناس تروريسمي" رأي به درکار بودن توطئه‌اي گسترده تر نداد.

اين استاندارد دوگانه عجيب است وقتي مي‌بينيم، اين فرد تيم **مک وي** نژادپرست ضد دولت و فردي است که فجيع ترين حمله تروريستي را در خاک ايالات متحده رقم زده است. در اين ميان، زماني که رسانه‌ها خشونت وحشت آور مسيحيان هزاره گرا[[4]](#footnote-4) را که در اورشليم جمع شده بودند به بحث گذاشتند، به آنان افراط گرا يا ديوانه لقب دادند، نه آنکه ايشان را به طور کلي نماد "تروريسم مسيحي" بدانند.

**تعريف "تروريسم" بسيار محدود است**

در گزارش چنين آمده است:

«اصطلاح "تروريسم" به معني خشونت عمدي با انگيزه سياسي عليه اهداف غير نظامي توسط گروه‌هاي تابع يا عوامل غير مشروع است که بيشتر به منظور تأثير بر قشر يا گروه خاصي مي‌باشد.»

شايد اين تعريف به شدت محدود باشد، از آنجايي که تروريسم را بر اساس هويت مرتکب آن تعريف مي‌کند، تا آنکه خود عمل و انگيزه ارتکاب آن را مورد بررسي قرار دهد. بنابر اين، اگر اسراييل حمله گسترده‌اي عليه لبنان آغاز کند و به سادگي هزاران انسان را بي خانمان سازد، و صراحتاً غير نظاميان را تهديد کرده و هدف قرار دهد و اعلام دارد که تمام اين اعمال براي فشار آوردن بر دولت لبنان يا سوريه مي‌باشد – همانند آوريل سال 1996- اين عمل به عنوان عملي تروريستي محسوب نخواهد شد؛ تنها به اين دليل که ايالات متحده اسراييل را به عنوان کشوري مستقل به رسميت مي‌شناسد. در مقابل، اگر مردم لبنان خود را براي مقابله با اشغال خارجي خاک کشورشان، که در سطح بين المللي نيز محکوم است، سازمان دهي کنند، آن را "تروريسم" خواهند خواند، حتي اگر اين گروه‌ها اهدافشان را به نظاميان دشمن در محدوده اشغال شده محدود سازند.

من پيشنهاد مي‌کنم که تعريف تروريسم را گسترش دهيم تا تروريسم دولتي را نيز در بر گيرد. با آنکه تروريسم آن طور که در اين گزارش تعريف شده هم، مطمئناً وحشت آور است، در مقايسه با قربانيان تروريسم دولتي اهميت نسبتاً کمتري دارد. اگر اين گزارش، آماري از تروريسم دولتي در اختيار مي‌گذاشت، صاحب نظران مي‌توانستند براي مثال فعاليت‌هاي پ. ک. ک. در مقابل خشونت‌هاي عمدي دولت ترکيه با انگيزه سياسي عليه غيرنظاميان را به طور عيني ارزيابي کنند. يا آنکه مي‌توانستيم فعاليت "جهادي" "افراطيون اسلامي" در چچن در مقابل خشونت عمدي ارتش روسيه با انگيزه سياسي عليه غيرنظاميان را مورد ارزيابي قرار دهيم. به اين ترتيب، تصوير کامل تري از مسئله براي افکار عمومي مهيا مي‌شود و اطلاعات بهتري در اختيار تحليلگران و سياست گذاران قرار مي‌گيرد تا بتوانند نظريات سياسي براي پايان دادن به درگيري‌ها، بي عدالتي‌ها و اشغال گري‌ها –يعني دلايلي که به نظر مي‌رسد، در اکثر موارد پديد آورنده "تروريسم"ند- ارائه کنند.

منبع: www.abunimah.org

1. Ali Abunimah روزنامه نگار آمريکايي و يکي از بنيان گذاران مجله «آنلاين انتفاضه» مي‌باشد. وي همچنين در مسائل خاورميانه صاحب نظر است و نويسنده کتاب "کشور واحد: طرحي براي پايان دادن به درگيري اسرائيل- فلسطين " مي‌باشد [↑](#footnote-ref-1)
2. - بمب گذاري در اکلاهاما حمله تروريستي بود که در آوريل سال 1995 منجر به کشته شدن 168 نفر و زخمي شدن 800 تن گرديد. يکي از عاملان اين حمله تيم مک وي بود. [↑](#footnote-ref-2)
3. - پرواز بين المللي از نيويورک به رم که در جولاي سال 1996 در نيمه راه بر فراز اقيانوس آتلانتيک منفجر شد و تمام 230 تن سرنشين آن کشته شدند. [↑](#footnote-ref-3)
4. Millennialist Christians- معتقدان به بازگشت مسيح [↑](#footnote-ref-4)